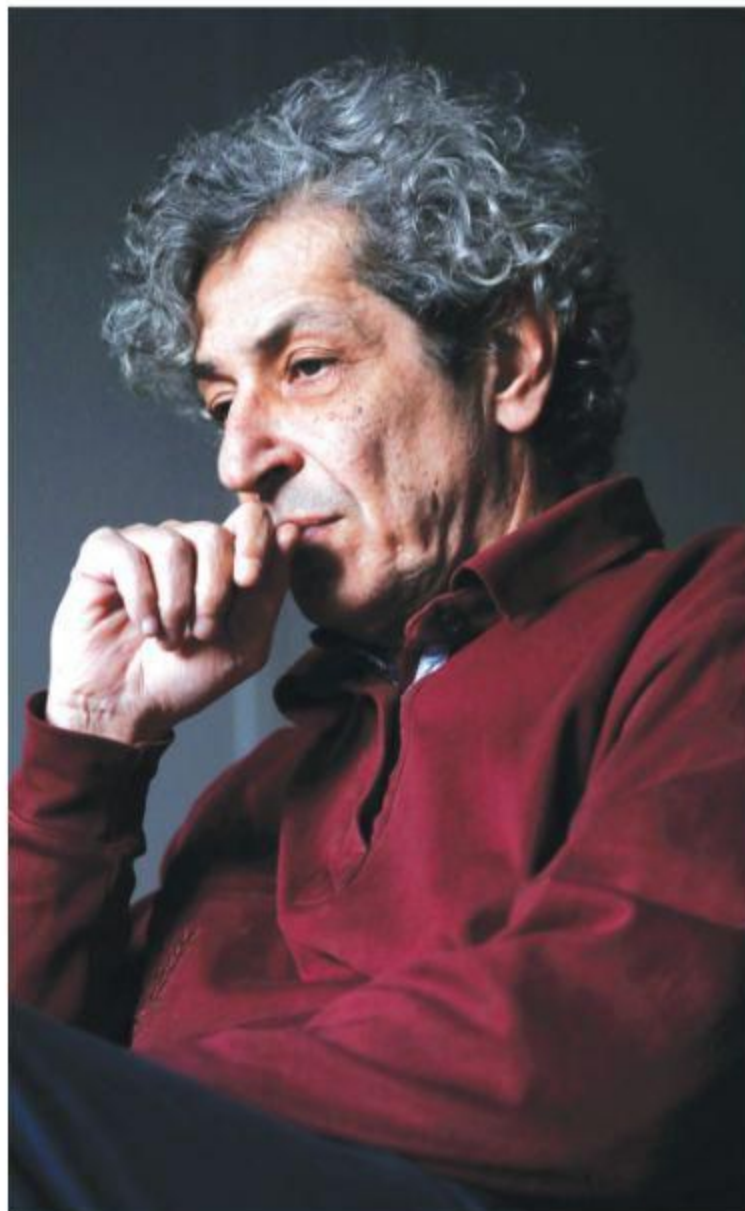


بانادر مشایخی درباره موزیک‌هایی که
بر اشعار فروغ نوشته است

در غربت عاشقش شدم

شو کاحسینی / نادر مشایخی، آهنگساز و رهبر ارکستر.
نخستین موسیقیدانی است که برایی بر اساس اشعار فروغ
فرخزاد نوشته و به اجرا در آورده است. او نه یک بار بلکه سه نجر به
مختلف در این باره داشته و کنسرت‌هایی به زبان فارسی و آلمانی در خارج ایران
به روی سن برده است. با مشایخی درباره فروغ و اشعارش و نجر به او به عنوان یک
موسیقیدان که متفاوت ترین آثار را در این زمینه بد آورده گفت و گو کردیم.



چه شد که سراغ اشعار فروغ رفتید؟
سه بار با آثار فروغ کار کردم که تم اصلی در هر سه خود فروغ بود. به خاطر اینکه جنبه‌های مختلف
لوز جمله نوع نگاهی که به اطرافش داشت و حساسیت‌هایی که الزما نتایج جالبی ایجاد می کرد، برایم
جالب بود. زنی در ایران آن زمان که به نظرم به شدت تنها بود و چیزهایی را که می دید و سعی در گفتش
داشت، به نیرو و شجاعت خاصی نیاز داشت. جالب تر این که سعی می کرد در شعرش با تصویر کار نکند.
یعنی الزما تصویرسازی نکند، بلکه این تصویرسازی را به عهده مخاطب بگذارد. مثلا در شعرش می گوید:
«گوش کن، وزش ظلمت را می شنوی؟» در «تولد دیگر» بالای ۵۰ مورد با واژگان و مفاهیم شنیداری
سر و کار دارد؛ شنیدم این، شنیدم آن و گفتن. دائم با صدا کار دارد، مثل صدای طوفان و...
این جنبه‌های شعر فروغ را زیر نظر گرفتم؛ یکی تفسیری است که او از صدا دارد و دوم اینکه از صدا
استفاده ابزاری می کند تا تصویری را در خواننده ایجاد کند که به این صورت خیلی وسیع تر می شود. چون
وقتی خواننده چیزی را می شنود، بیشتر تاثیر می پذیرد تا وقتی که چیزی را ببیند.
به طور کل هم هر چه بیشتر جلو می رود، چند زنی می شود. مثلا در «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»
فقط خودش و یک زن نیست، بلکه چند زن مختلف هستند که دارند حرف می زنند. یعنی خودی است که
در حال نشان دادن جنبه دیگری از خود است. البته بعدها زن های شاعر دیگری را دیدیم که به ابعاد دیگر
زنانگی اشاره می کنند ولی فروغ از این جهت که جزو اولی ها بود ارزش پیدا کرد.

کدام بخش از شخصیت فروغ در شعر هایش برای شما جذاب تر است؟
شخصیت او زمانی برای من شکل گرفت که با اشعارش کار کردم. ما
نمی دانیم که او چه جور آدمی بوده. ما داریم او را درست می کنیم، یا اشعارش یک
شخصیت پردازی می کنیم. در واقع کاری را می کنیم که خواننده باید بکند. به قول
دلستایفسکی «فکر نکنید نویسندگی رمان خیلی مشکل است، بلکه این خواندن
رمان است که دشواری اصلی ست.» یعنی کسی که اثری را می خواند، حداقل همان
اندازه باید به خودش زحمت بدهد تا این شخصیت‌ها را برای خودش تجسم کند. ما
هم سعی می کنیم از طریق اشعار فروغ شخصیت‌های شعر او و همین طور شخصیت
خودش را تجسم کنیم و ببینیم چه جور آدمی است. به نظر من فروغ یک فم فانتال
لژن افواگر و شهر آشوب بود. زنی که خیلی دلربا و خواستنی است و همه آقایان
دنبالش هستند ولی او همیشه عاشق و فارغ است و اصلا هم برایش مهم نیست
که کسی راجع به او حرف بزند یا تزنند، بلکه دنبال کار خودش است و فکرش جای
دیگر است. روی همین حساب است که این همه جذاب است. دوم هم آن جسارتی
که در کلامش دارد مثل شعر مرز پر گهر. در فرهنگ زمان شاه و حتی در فرهنگ
انتلکتوئل هم فروغ به عنوان زنی تصور می شود که مود جلف بودن در کار هایش دارد.
یعنی آدم‌ها را جذب می کند و باهاشان بازی می کند و الزما خیلی نجیب نیست.
به نظر من این‌ها مساله فرعی و ثانویه است، اولویتی در شعر او ندارد. مساله من
شعرهای اوست، نه اینکه او نجیب بوده یا نبوده.

**اغلب کارهای فروغ و آثارش ساخته شده‌اند پاپ هستند. به نظر شما چرا
بین همه این تولیدات کار اساسی تری با اشعار فروغ انجام نشده است؟**
مگر با چه کسی انجام شده که با آثار فروغ انجام شده باشد؟ به طور کل ما موزیسین
انتلکتوئل کم داریم و این واقعیت است. حتی در مورد کلیت موسیقی تا به حال
خیلی به ندرت موزیسینی را دیدم که عمیق باشد. تا به حال سراغ عمق موسیقی
نرفته‌اند و ما جز دوسه نفر موزیسین واقعی نداریم.

چه ویژگی‌ای باعث شد که شما در مورد فروغ و آثارش کار کنید؟
در شرایطی که به سراغ فروغ رفتم که در وین بودم، حدود سال‌های ۱۹۷۹-
۱۹۸۰ میلادی (۱۳۶۰-۱۳۶۱ شمسی). در ایران هم شعرهای او را می خواندم ولی
چندان برایم جالب نبودند. در وین که دوباره به سراغ فروغ رفتم دیگر سنم بالاتر رفته
بود. هدفی را که می خواستم دنبال کنم کمی آشکار تر شده بود و علاقه مندی به فروغ
بیشتر شد. ضمنا وقتی در یک کشور غریب هستی، به فرهنگ خودت علاقه مندی تر
می شوی و آنجاسی می کنی ایرانی شوی.

اولین کاری که انجام دادید چه بود؟
شعر «آن روزها» که کاری برای پیانو بود و فقط یک نفر شعر را در کلمه
می کرد. این شعر شروع ارتباطم با فروغ بود. شاید به این دلیل که من در غربت داشتم
به آن روزهای نوشتار یک فکر می کردم. سه آن روزهای ایران. وقتی آن روزها را
خواندم به فروغ احساس نزدیکی کردم و عاشق این زن شدم. مدت سه ماه تسخیر این
زن شدم. دست‌هایم را بسته بود و تازه بعد از اجرا کمی این احساس فروکش کرد. دو
سه سال بعد دوباره رفتم سراغش، انگار که بعد از مدتی دوباره به یک دوست و عشق
قدیمی رجوع می کنی. در دوره دوم دقیقا آن چیزهایی از کار فروغ به چشمم خورد
و مرا جلب کرد که سعی می کند مانند متن‌های مذهبی محکم روی آن بایستد،
مانند شعرهای دوره میانه. من با این سنم طبیعتا با کارهای دوره اول شعری او رابطه
برقرار نمی کردم، چون بیشتر در مورد عشق‌های چچه‌گانه است که البته آن‌ها هم
زیبا و بعضی‌شان خیلی خوب هستند. اما در همه آن‌ها یک چیزی است که آدم واقعا
متعجب می شود و آن اینکه فروغ با کمال شجاعت از خودش می نویسد. در هر سنی
از خودش می گوید، در بیست سالگی، سی سالگی.

کار دوم چه نام داشت و چگونه اجرا شد؟
کار دوم را با هانا شیگولا اجرا کردم، که معروف‌ترین هنرپیشه زن آلمان است
و تمام فیلم‌های رایتر ورتر فانسیندر را بازی کرده. با ناامیدی با او تماس گرفتم،
احساس می کردم امکان ندارد که قبول کند. به هر حال او سوپر استار بود و لابد وقت